



شاه و آمریکائیا

(۵)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
پرتال جامع علوم انسانی

سه پایه قدری

در طول تاریخ بشر همیشه باعث اتکا و زورمندان و کشورهای قدرتمند برای حکومت بر ملل تحت ستم بوده و البته واضح است که توسل به آنها هیچگاه تا ابد حافظ اینگونه حکومت‌ها نبوده و هرگز نتوانسته از سقوط و پاشیدگی ستمگران تاریخ در مقابل میل خروشان اراده ملت‌ها جلوگیری نماید. ولی در مورد انقلاب اخیر ایران پدیده بسیار جالبی اتفاق افتاد و این سه پایه طوری عمل کردند که تاکنون در سیر تاریخ بشری سابقه نداشت و در یک دوره کوتاه بصورتی ناخود آگاه تبدیل به عواملی شدند که در عوض تقویت مواضع یک حکومت چابرو دیکتاتور، هر چه بیشتر به سرعت سقوط و اضمحلال آن افزودند. در باره این عوامل که: حمایت کشورهای قدرتمند خارجی، سرمایه‌داران داخلی، و قدرت نظامی حاکم هستند، و نقشی که در مورد انقلاب ایران ایفا کردند، باید توضیح بیشتری داد:

وقایع روز ۲۴ مهر ۵۷ و مسائلی که در این روز تاریخی انقلاب برای شاه و آمریکائی‌ها اثبات شد، لزوم تغییراتی اصولی و بنیادی را در تاکتیک‌های آمریکا در جهت کمک به شاه فراهم آورد، که تقریباً یک جنبه بسیار جدی - وحتى وخیم - از نظر آینده منافع آمریکا در منطقه مطرح میکرد و در ارتباط با جلوگیری از هرگونه صدمه احتمالی به این منافع نیز لازم می‌آمد که حتماً نقشه‌های دقیقی طرح شود و اصولاً ابتکار عمل بدست خود آمریکا و به رهبری مقرهای متفکری چون کیسینجر، برژینسکی و هلمز قرار گیرد تا شاه نتواند بیش از این «شاه‌کار» بیافریند و با حرکات ابلهانه خود خسارات جبران ناپذیری به آمریکائیها وارد آورد. مسیری که آمریکا برای نجات شاه از مهلکه و حفظ منافع خود در ایران قدارک دید، بر سه پایه استوار بود، که این سه پایه

۱ - دوستی خاله خرسه : حمایت کشورهای قدرتمند خارجی

یکی از مسائلی که همیشه باعث افتخار شاه بود و تصور میکرد با برخورداری از این مزیت بزرگ هیچگونه خطری نداشتند، بلکه سلطنت دودمانش را هم تهدید نخواهد کرد، حمایت تمام کشورهای قدرتمند خارجی بود. که البته هر یک از آنها بنوع خود از چشمه جوشان بطل و بخشش بی دریغ شاهانه برخوردار میشدند و هر کدام نیز به نحوی امر پاسداری از تخت سلطنتش را برعهده داشتند، تا مبادا چشم زخمی به وجود مبارکش! برسد و این آب باریکه که میرآب گردن کلفتی چون آمریکا و وظیفه توزیعش را به تشنه لبان شرق و غرب داشت از سرچشمه نه خشک کند.

جریان سیل ثروت‌های ایران به سوی آمریکا و اقامت‌اروپائی و آسیائیش: مثل انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا و ژاپن، تقریباً میتوانست یک مسئله طبیعی قلمداد شود، که البته حقتان‌رامی بردند و هیچکس هم گله نمیکرد که چرا دسترنج ملت بدبختی باید این چنین مکیده شود. چون هر چه باشد، ارباب کل به گردن شاه حقیقت داشت و اینطور دلش میخواست که نوجه‌هایش هم از این خون گسترده سهمی ببرند و دعاگوی حضرتش باشند. ولی این ارباب کل برای اینکه خاطرش بیشتر جمع باشد و از موش‌دوانیهای دیگر قدرتهای آسوده خیال شود، جانب عدل و انصاف را هم مراعات میکرد و چون اطمینان داشت که وجود دودمانش موعود در دنیا امکان‌ناغوی گروهی ساده دل را در پی دارد، لذا به نمایندگی مخصوص کاخ سفید که مأموریت سلطنت را در ایران داشت، دستور داد که مقداری از دلارهای نفتی بی قابلیت را هم نثار متولیان این دو بهشت بنماید، که خیالات همه از هر جهت راحت شود و حضرت آریامهری نیز بی‌دغدغه شبها سر به بالین نهاده و حواسش از اینکه مبادا گروهکی از جانب شوروی یا چین به ضدیتش برخیزند بکلی آسوده باشد.

و ما عملاً هم شاهد بودیم که این خیالات خوش کاملاً واقعیت داشت و بجز لیبی و کوبا شاید نمیتوانستیم کشوری در دنیا بیابیم که حداقل اگر طرفدار شاه نبود، ولی به دست و پایش هم نمی‌پیچید. و بطور کلی شاید هیچ زمامداری در دنیا نمیشد یافت که این چنین مورد عنایت تمام حکام دنیا باشد و هر یک برای همایلی با او و کوشش بریدن از کیسه پرفتوتش! در جلوش خم و راست نشوند.

این کشورها حتی در زمان اوج انقلاب ایران نیز همچنان به دوام و بقای اعلیحضرت آمریکامهری اطمینان داشتند و این مسئله را از سیل تبریکات چپ و راست روسای اغلب کشورهای دنیا میتوان دریافت که بمناسبت روز چهارم آبان ۱۳۵۷ بوش سرانیز شد. و از برژنف و صدروا گرفته تا «اوئن» (وزیر خارجه وقت انگلیس) و صدر اعظم آلمان و صدراعظم حسین و ضیاءالحق و بقیه... همگی زادروز ننگین این صندوقدار کل کاخ سفید را تبریک عرض نمودند و بالاتفاق آرزو کردند که ملت ایران تحت رهبریهای داهیه آن شاهنشاه در جیم‌الشان به پیشرفت خود ادامه دهد.

دریافت این تلگرافهای تبریک، روحی جدید به جسم مرده‌شاه دمید و آمریکا نیز که یکی از پایه‌های مهم برقراری حکومت شاه را قرص و استوار میدید، برنامه‌های آینده را طوری ترتیب داد که مسئله انقلاب ایران را بکلی «وینامیزه» کند و برای آنکه خدشه‌ای بر این حمایت جهانی از شاه وارد نیاید، در تدارک یک کودتای نظامی داخلی نشست که هم مسئله را بصورت یک تصمیم شاهنشاهی برای سرکوبی شورش‌های داخلی درآورد و هم خطر دلخوری دوستان دشمنان نما

را فراهم نکند - که کودتای نظامی «ازهارى - سولیوان» نتیجه این چاره اندیشی بود.

ولی آمریکا با این حرکت خود اشتباه بزرگی مرتکب شد و طوری بوی گند قضیه را به مشام دنیا رساند که همه کشورهای و بخصوص بلوک شرق فوراً متوجه سستی و بی‌پایگی حکومت شاه شدند و تقریباً از روز ۱۵ آبان ۵۷ بیعت بود که کم‌کم نام شاه از گفتارهای رادیو مسکو قطع گردید و بهرور تک‌توکى از «آیت‌اله خمینی، رهبر اپوزیسیون ایران» نام برد و پس از چندى (از اواسط آذر) ایشان را بعنوان «آیت‌اله خمینی، رهبر مذهبی و سیاسی ایران» شناخت، و حتی مراسم عزاداری عاشورا را هم از باکو پخش کرد و امام جمعه باکو نیز طی نطقی در رادیو مسکو گفت که مسلمانان شوروی همه ساله در ۱۹ و ۲۰ آذر مراسم عزاداری امام حسین را برگزار می‌کنند!

بدنبال شوروی، کشورهای بلوک شرق اروپا و چین و آنگاه، کشورهای اروپائی پیرو خط آمریکا و پس از آنها، کشور غربی دست از حمایت شاه کشیدند و سرانجام کار را بجائی رساندند که آمریکا را در حمایت از شاه بکلی تنها گذاشتند. و باین ترتیب اولین پایه استحکام شاه در اثر یک خط بزرگ آمریکا که همان کودتای نظامی ازهارى بود، بکلی فرو ریخت و تقریباً هیچ کشور خارجی - باستثنای روسای چند دولت سرسپرده مثل مصر و مراکش و آلمان - حاضر به ادامه حمایت از شاه نشدند. و بعضی از آنها نیز که شامه تیزتری داشتند، اصولاً ۱۸۰ درجه تغییر جهت دادند و با شناخت مرکز اصلی قدرت، نظر خود را بسمت پاریس - محل اقامت امام - تغییر دادند و بامید روزهای آینده، ناگهان یاد جنایات دوران شاهنشاهی افتادند و دست به التماس دعا برداشتند.

شاید اگر اظهار وفاداری دروغین اولیه بوسیله کشورهای مختلف دنیا از شامسورت نیگرفت، آنقدرها اهمیت نداشت که تغییر جهت آنها و از بین رفتن تمام جبهه‌های حافظ سلطنت شاه در نقاط مختلف جهان مخصوصاً که تغییر جهت بعضی از آنها، یکباره شاه را مایوس و درمانده از دوستی خاله خرسه، در پهن‌دشت وسیع ناامیدی ره‌ها ساخت.

۲ - نامردی سرمایه‌داران داخلی

یکی از روشهای آمریکا برای بهره‌برداری از سرمایه‌داران داخلی در جهت حراست از شاه، تبلیغات وسیعی بود که در مطبوعات آمریکائی صورت میگرفت و همه‌جا وجود شوروی را بعنوان حامی شورشیان ایران نشان میداد، که این کشور قصد برانداختن آمریکا و جایگزینی سلطنت ایران را به یک حکومت کمونیستی دارد. و البته چون آمریکائیان میدانستند که افراد ایرانی ۵۰ ساله بی‌الا معمولاً همه سیاست بازهای دنیا را کار انگلیسها میدانند، لذا از طرف محوسات تحقیقاتی انگلستان نیز جزواتی بعنوان پیش‌بینی وضع سیاسی آینده ایران پراکنده شد که بلافاصله توسط ساواک ایران نیز به فارسی منتشر گردید، و در این جزوات با استدلال مخصوص انگلیسی ما بانه - که بیشتر میتوانست مورد پسند پیر مردها قرار گیرد - چنین نشان داده میشد که روسها مشغول تدارک تصرف ایران و استقرار یک حکومت کمونیستی در این کشور هستند. و البته شکی نیست که گروه کثیری از مردم محافظه کار و دنیا پرست و مالدار نیز از چنین سرنوشتی وحشت زده شدند. و بارها شاهد بوده‌ایم که جوانان پر شور خانواده‌ها چگونه مورد عتاب بزرگان قامل قرار میگرفتند که: شما از وقایع پشت پرده بی‌خبرید و نمیدانید که آلت نمت روسها شده‌اید.

انتشار وسیع اینگونه شایعات ترس فراوانی در میان سرمایه‌داران ایرانی بوجود آورد و این گروه در عوض آنکه تمام

شاه و آمریکائیا (بقیه)

خیالی بنام کمونیسم میترساندند ، که اگر ایران رادردست بگیرند ، چنین وچنان میشود . والبته برای اینکه همیشه هم یکطرفه کار نشده باشد ، در این نمایشهای مسخره‌ای که برای سربازها برآه می‌نمایند ، غیر از آقایان مذکور از وجود چهره‌های صددرصد ملی که همیشه سنک ایران بزرگ را بسینه میزدند و یا آخوندهای مزدور درباری مثل : دانشی‌ها و مهاجرانی‌ها برای فریب‌دادن سربازها استفاده می‌کردند و اینها هم البته همان ترجیع‌بند رابکار می‌بستند و خبر از توطئه کمونیستی در ایران میدادند ، که ای سربازان وطن ! چه نشسته‌اید که وطن دارد به‌باد میرود و کمونیستهای دشمن اسلام و شاهنشاهی دارند می‌ایند که هم ، دین عزیز و هم ، شاهنشاه لذیذ شما را از دستتان بگیرند .

و خوب ، معلوم است که آن سربازان ساده‌دل معصوم که از اول بگوشان خوانده‌اند : « باید اسلام را حفظ کرد و مملکت بدون سلطان از هم می‌پاشد » ، از شنیدن اینهمه سخنانی بوسیله رجال درجه‌اول ملی و سیاسی و مذهبی کشور ! چه حالی پیدا میکنند و چطور به جان انقلابیونی می‌افتند که در گوی و برزن به‌مبارزه با رژیم فاسد شاه و قطع دست آمریکا از مملکت مشغولند .

ولی این شگرد آمریکائیا هم زیاد بطول نیامید و سربازان و افسران ، که به‌رحال نمیتوانستند خود را کاملا از افکار حاکم بر جامعه و شور و اشتیاقی که بر آحاد ملت حکم فرما شده بود کنار بکشند ، کم‌کم متوجه حقایق امر شدند و هم‌زمان با آغاز ماه محرم ۵۷ و فریادهای الله اکبر مردم پریش بامها - که نفس این حرکت عجیب انقلابی ، در روحیه سربازان بسیار موثر واقع شد - اعلامیه معروف امام در روز دوم محرم راجع به فرار سربازها از سربازخانه ها صادر گردید که ، ناگهان تمام آن قدرت پرطمطراق ارتش شاهنشاهی و آخرین امید آمریکا و شاه رادرم شکست و با فرار گروه گروه از سربازان ، چنان هول و هراسی در دل فرماندهان ارتش و مستشاران آمریکائی افتاد ، که بکلی مسیر نقشه‌های آمریکا رادر جهت حفظ شاه و ارتش ایران دگرگون ساخت و به‌مسائلی انجامید که بحث آینده ما را تشکیل خواهد داد . و به‌رحال قایمجا ، هر سه پایه‌ایکه آمریکائیا بدانها دلخوش کرده بودند در یک فاصله‌زمانی کوتاه متفقا فرو ریخت و قدرت اهریمنی امپریالیسم آمریکا را ناچار به اطاعت اجباری از روند طبیعی انقلابهای دنیا نمود که به ترتیب عبارتند از : مقاومت ، استمالت ، سرکوب ، شدت عمل ، تشکیل حکومت ملی‌نما ، پذیرش انقلاب ، تن‌در دادن به خواسته مردم ، و سرانجام : بسیج ضدانقلاب

من محکوم هستم که بمانم

همانطور که گفته شد ، پس از آنکه آمریکا متوجه اقدامات ابلهانه شاه گردید و دانست که اگر هرچه زودتر مهار کار را رادردست نگیرد ، شاه علاوه بر خود ، ارتشی را که حاصل بیست سال زحمت و تلاش آمریکا در منطقه بود نیز از دست خواهد داد ، لذا کارگردانی عملیات را به دست سازمان «سیا» و کسینجر و هلمز و برژینسکی سپردند که هرچه زودتر سروسامانی به وضع آشفته ایران بدهند و با هر حيله‌ای که شده ، تاج و تخت شاه و ارکان ارتش را حفظ نمایند .

ماحصل طراحی‌ها و نقشه‌کشی‌های این سه تن باینجا رسید که بایستی دست به شدت عمل زد و با در نظر گرفتن وجهه فراوانی که آیت‌الله خمینی در پاریس کسب کرده است ، بهیچوجه نمیتوان ساکت نشست و شاهد از دست رفتن نفوذ آمریکا در ایران و مرگ امپریالیسم غرب در این کشور بود . علی‌الخصوص که : حمایت کشورهای

هم و غم خود را صرف پشتیبانی از شاه و دستگیری از این موجود بدبخت در حال سرنگونی کنند ، اول از همه بیاد زندگی و آسایش خودشان افتادند و به پیروی از ضرب‌المثل استعماری «وطن آنجاست کازاری نباشد» در اسرع وقت شروع به جمع‌آوری و بسته‌بندی مال و اموال خود نمودند و همگان شاهدیم که چگونه در عرض دو ماهه شهریور و مهر ۵۷ میلیاردها دلار ثروت مملکت را بسا کمال بی‌رحمی و بی‌انصافی بخارج منتقل کردند و شاه بدبخت را که امید فراوانی به حمایت این دسته از ملت داشت با چنان ضربه مهلکی روبرو ساختند ، که برخلاف نقشه‌های آمریکا در جهت تحریک سرمایه‌داران ایرانی برای حفظ او ، این دومین پایه اصلی برای استحکام حکومت جابرانه خودش را نیز از دست داد . و این ضربه آنچنان قوی بود که بعدا هم هرچه کردند تا طرفداران سلطنت راتحت شعاع «طرفداران قانون اساسی» در یکجا گرد آورند ، جز با یک‌دیده چه ساواکی و دلالهای ریز و درشت و کارچاق کن‌ها و مرده‌خورها روبرو نشدند و این‌دیده هم با تمام زوری که بکار زدند حتی نتوانستند بختیار را در داخل سنگر خودش نگهدارند ، قاعدتا بتوانند از نعم حکومت «سوسیال‌دموکراسی» او برخوردار شوند .

آمریکا که واقعا از این همه جر بزه و شهامت نوکران خودش در ایران شگفت‌زده شده بود ، ناچار پس از آنکه دو پایه اصلی حفظ قدرت شاه را از دست داد تمام کوشش خودش صرف نگهداری پایه سوم یعنی ارتش شاهنشاهی ایران کرد ، تا بلکه با استفاده از این حربه کوننده بتواند رژیم شاه را سرپا نگهدارد .

۳ - ارتش آمریکائی ضد کمونیست

انتشار همان شایعات مبنی بر دخالت روسها در تحریک شورشیان برای سرنگونی سلطنت ، برخلاف سرمایه‌داران ، در وضع ارتش بسیار موثر افتاد و بخصوص با استفاده از جو اختناق حاکم بر پرسنل ارتش ، نفوذی که فرماندهان معمولاً مرافراد تحت فرمان خود دارند ، آمریکائیا توانستند بطور کلی یک حالت عناد نسبت به انقلابیون ایران در میان سربازان و افسران ایجاد کنند و اینطور نشان دهند که تبلیغات مذهبی در میان مردم ، صرفا یکنوع پوشش برای مخفی کردن فعالیت‌های کمونیستی است تا باینوسیله افراد ساده لوح راددر اختیار خود بگیرند .

نواری که از سخنرانی سیه‌دربیعی فرمانده نیروی هوایی شاه در روز ۲۴ مهر ۵۷ موجود است کاملا این حقیقت را استدلال میکند و او که شاید نادانسته اسیر تبلیغات آمریکائیا واقع شده و در او هابی گرفتار بود که خود باور داشت ، خطاب به پرسنل نیروی هوایی گفته است : «... روسها در عرض ۱۵ سالی که خمینی در عراق بوده ، او را کاملاً در اختیار خود گرفته و ایادی کمونیست راه عباب و عامه در آورده و برای ایجاد شور و زمین‌سازی در جهت ورود روسها به ایران فرستاده‌اند . این کمونیست‌های عامه‌ای الان در تمام مسجدها و منبرها پراکنده‌اند و چون تبلیغات آنها برای فریب‌دادن مردم ساده لوح و معتقد به مذهب انجام می‌گیرد باید با آنها مبارزه کرد تا نتوانند بیش از این مردم را علیه شاه تحریک کنند و ایران را به سوی کمونیسم بکشانند .»

واز طرف دیگر ، کمونیست‌های شناخته شده‌ای مثل : جعفریان ، نیک‌خواه ، نهاوندی ، باهری و امثالهم که در خدمت امیال کثیف شاه قرار گرفته بودند ، دائم از این سربازخانه به آن سربازخانه می‌رفتند و البته با اطلاعات و تجربیات فراوانی که از سابق خود داشتند دائم سربازها را شستشوی مغزی میدادند و آنها را از یک دشمن

فارجی ، طرفداری سرمایه‌داران داخلی و قدرت ارتش شاهنشاهی
نفع سلطنت ایران برقرار است ، و با استفاده از این سه پایه قدرت
میتوان براحتی انقلابیون را سر جای شان نشاند . و چون این ملت
شان داده اند که با مقاومت و استمالت و سرکوب ، دست از هدفهای خود
رنمیدارند ، پس باید دست به شدت عمل زد و هر چه زودتر انقلاب
را در مراحل اولیه آن در نقطه خفه کرد .

بدنبال همین نوع تصمیم گیریها ، برای اینکه قدرتهای خارجی
خصوصا روسها هوس دخالت در ایران نکنند ، بنام همان تشریح
معروف « نیکسون » در مورد سرکوبی انقلابهای دنیا ، یعنی « ویتنامیزه »
کردن مبارزات ملی به مرحله اجرا درآید و در ایران مردم را بجان هم
بیاندازند ، تازمیننه برای يك کودتای نظامی ساخت آمریکا ایجاد
بود و بهانه آنها حفظ امنیت مملکت و جلوگیری از ادامه خرابکاری
و نفوذ آشوبگران باشد . چون بهر حال نمیشد به این آسانیه دست
ز شاه برداشت و بنظر آمریکائیه اینطور میرسید که اگر شاه ایران
سرنگون شود ، تمام منافع آمریکا در خاور میانه به خطر خواهد
فتاد و احتمالا روسها این میوه رسیده را براحتی بلع خواهند کرد .
نقشه های لازم برای ایجاد درگیری در میان مردم مهیا شد
چون وجود يك محرك قوی در خصوص برانگیختن مردم لازم
می آمد ، لذا برنامه ای تهیه گردید که ابتدا يك یورش غیرمنتظره
در يك نقطه مورد توجه مردم بعمل آید و بعدا با استفاده تبلیغاتی
از این مسئله ، برنامه های اصلی پیاده شود .

در فاصله ای که این نقشه ها تهیه میشد ، شریف امامی همچنان به
عوامل فربشی اشتغال داشت و چون نمایش موافق و مخالف مجلسین را در
دادن رای اعتماد به خود ، برای سرگرم نگه داشتن مردم کافی
نمیدید ، به یکی از توجه های خود که سمت باصلاح نمایندگی
مردم کرج را در مجلس رسناخیزی داشت ، ماموریت داد که دولت
را استیضاح کند و چند روزی هم باین ترتیب مردم را مشغول نماید ،
تا تمام جوانب نقشه مزبور ، تهیه و آماده اجرا شود ؛ این شریف امامی
همان شریف امامی است که روز ۲۵ مهر خطاب ب خبرنگاران میگفت : « من
هستم ، خواهم ماند و محکوم هستم که بمانم » و این همان شریف امامی بود
که روز ۲۰ شهریور ، بهنگام رای اعتماد مجلس به برنامه دولت
و درست سه روز بعد از کشتار وحشتناک ۱۷ شهریور گفته بود :
« من دیگر آن شریف امامی ۲۰ روز پیش نیستم ! »

برای هر چه هماهنگ تر بودن برنامه های آمریکا در مورد اجرای
نقشه ، روز اول آبان ۵۷ معاون وزیر دفاع آمریکا وارد تهران شد ،
و این در حالی بود که کمر دولت و حکومت بر اثر گسترش اعتصابات
رو به شکستن میرفت و روزی نبود که اداره و موسسه ای به اعتصابیون
سراسر کشور نه پیوند و در گوشه ای از مملکت بین مردم و قوای
نظامی درگیری رخ ندهد .

در همان روز اول آبان حادثه مهم دیگری هم به وقوع پیوست
که آمریکا را هر چه بیشتر به اجرای برنامه « توسل به زور » خود
تشویق کرد و این واقعه : تظاهرات وسیع فلسطینی ها برهبری یاسر عرفات
بود که البته هیچیک از آنها نیز آزادی خود را بمناسبت روز
فراوانی در مجامع آمریکائی بوجود آورد ، که هر چه زودتر بایستی
به سرکوبی انقلابیون ایران بپردازد ، تا از يك چنین اتحاد وحشتناکی
که میتواند خطر فراوانی برای ایالت پنجاه و یکم آمریکا به همراه
داشته باشد جلوگیری نماید .

ولی همانطور که قبلا گفته شد نقشه های آمریکا در ایران بیشتر
به ضرب المثل « کوسه و ریش پهن » شبیه بود ، که از یک طرف طرح
قلع و قمع آزادی خواهان را می کشیدند و از طرف دیگر بمناسبت چهارم
آبان دستور آزادی عده ای از زندانیان سیاسی را صادر میکردند ،

که در میان آنها افراد فوق العاده خطرناکی برای رژیم شاه نیز وجود
داشت و شاخص ترین آنها ، مجاهد کبیر حضرت آیت الله طالقانی
بود که البته هیچیک از آنها نیز آزادی خود را بمناسبت روز
تولد شاه قبول نکردند و با اقامت چند روز بیشتر در زندان ، سرانجام
روز ۸ آبان از زندان خارج شدند که بعدا این بار آزادی آنها را به
۹ آبان روز تولد پسر بزرگ شاه - مربوط بدانند .

روز ۱۰ آبان نیز حرکت دستجمعی ۲۵۰ هزار نفر تهرانی
برای دیدار از آیت الله طالقانی نمایش با شکوهی از همبستگی مردم
بوجود آورد که حکومت را بیش از پیش وحشت زده کرد و در اجرای
نقشه شوم کودتا راسخ تر .

ناگفته نماند که روزنامه های آمریکائی نیز از حدود اول آبان
شروع به قلمفرسائی درباره امکان يك کودتای نظامی به طرفداری
از شاه در ایران نمودند و با تصویر اوضاع ایران و هشدار نسبت به
خطرات قطع صدور نفت ، هر چه بیشتر اذهان آمریکائیه را آماده
میکردند تا يك قلع و قمع گسترده و استقرار رژیم نظامی
در ایران را بخوبی بپذیرا شوند .

حکومت شاه در ابتدای امر ، روز چهارم آبان را برای آغاز
یورش انتخاب کرده بود که با اطمینان خاطر از اینکه عده کثیری
در جشن این روز دست به تظاهرات ضد رژیم خواهند زد ، به آنها
حمله شود و زمینه برای اقدامات بعدی آماده گردد . ولی بخاطر
بارندگی شدید روز ۴ آبان ۵۷ این نقشه به مرحله اجرا در نیامد ،
ولذا روز ۹ آبان برای این کار در نظر گرفته شد که در آن روز هم
باران شدیدی آمد و شاه و آمریکائیه را مایوس کرد .

پس از آن ، برنامه ای بصورت حمله به دانشگاه تدارک دیده
شد که آنروزها بمناسبت هفته همبستگی دانشگاهها مراسمی در آن
اجرا میگردد و نقطه بسیار خوبی برای آغاز يك درگیری به حساب
می آمد ولذا همانطور که شاهد بودیم ، رژیم شاه بدون آنکه
واقعا دلیلی منطقی درست باشد ، ناگهان در روز ۱۳ آبان به مردم
مجمع در دانشگاه حمله بردند و گروه کثیری از مردم و دانشجویان
بی گناه را کشته و زخمی کردند ، تا اولین قدم را برای تحریک
مردم بردارند و آنگاه به اجرای برنامه اصلی خود که ایجاد درگیری
بین دو گروه از مردم بود بپردازند .

آمریکائیه که روز ۱۳ آبان را برای قدم اول نقشه خود انتخاب
کرده بودند ، شاید هرگز به فکرشان نمیرسید که درست یکسال بعد از
این ماجرا چنان بلائی برشان خواهد آمد که بعدها روز ۱۳ آبان یا
۴ نوامبر ۱۹۷۹ را همساله بعنوان سالروز آغاز سقوط امپریالیسم
آمریکا به سوگ خواهند نشست .

فیلم کشتار دانشگاه که آگاهانه و با بطور ناخود آگاه در قلمرو حادثه
از تلویزیون پخش شد ، موجی از خشم و نفرت در مردم بوجود آورد که
زمینه بسیار مساعدی برای طرح آمریکائیه می توانست باشد و بدنبال
آن سازمان شایع سازی ساواک بحرکت افتاد و تاظهر ۱۴ آبان آنچنان
جو تحریک آمیز مساعدی در بین مردم تهران آماده نمود که بسا
کوچکترین ضربه ای آمادگی دست زدن به شروع اقدامی را داشت .
و بخاطر آنکه تصور هیچ نوع شائبه ای هم نرود ، حتی از پائین
کشیدن مجسمه شاه در مدخل دانشگاه تهران نیز بهیچوجه جلوگیری
نشد و معلوم نیست بچه دلیل ، همان حکومتی که دانشجویان را فقط
برای يك شعار پمخاک و خون می افکند ، اینطور سه صدر پیدا
کرده و برای جلوگیری از سقوط مجسمه شاه حتی حاضر به شیک
يك تیر هم نیست . حکومتی که پائین کشیدن مجسمه شاه را دلیل
بر طبیعی بودن مبارزه قوده ها میدانند ، فاتحه اش خوانده است ، و
البته بحکومت شاه هم به درستی بی باین حقیقت برده بود ، که اگر



اشاره میکردند، و میگفتند . شیربریتانیا پشم‌هایش ریخته و کلک‌هایش دیگر خریدار ندارد .

حوادث روز ۱۴ آبان و به آتش کشیدن تهران ، مشهورتر از آنست که در باره اش قلم‌فرسایی شود . ولی باید توجه داشت که این حادثه ، علی‌رغم میل آمریکائیا منجر به برخورد و درگیری بین مردم نشد ، و اینهم باز میتواند یکی از اشتباهات تاکتیکی آمریکا باشد که بخاطر متهم کردن مسلمانان ، فقط دستور حمله به نقاط معینی از قبیل سینماها ، بانکها ، مشروب فروشی‌ها و کاباره‌ها را داد و فکر میکرد که بهرحال گروه کثیری از این نوع عملیات خشمگین شده و به مقابله برخوانند خاست و باز دو خوردهای پراکنده‌ای که در خواهد گرفت ، موقعیت را برای مراحل بعدی نقشه که ایجاد ففاق و دشمنی بین مردم است مهیا خواهد کرد . و برخلاف آنچه تصور میکردند ، آن اکثریت خاموش مورد ادعای شاه و اطرافیانش - که امید آمریکائیا برای حفظ رژیم بودند - اولاً معلوم شد که خیلی در اقلیت هستند و ثانیاً غیرتشان به‌جندی نیست که برای دفاع از منافع خود به مبارزه برخیزند ، چون در همان موقع همگی مشغول خارج کردن ارز و بیرون بردن سرمایه‌هایشان از مملکت بودند . اکثریت مردم مبارز هم که بهرحال این صحنه‌ها را مطابق اهدافشان میدانستند ، ناخودآگاه به تشدید عملیات دامن میزدند و شاید در تمام طول روز ۱۴ آبان حتی يك مورد هم برخورد بین دو گروه از مردم اتفاق نیافتاد . و لذا از عصر روز ۱۴ آبان تا صبح روز پانزدهم تراقیک تلفنی بسیار متراکمی بین شاه و سولیوان و کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا بوجود آمد ، که تا دیر نشده چاره‌ای اندیشیده شود و تا کند قضیه در نیامده است راه حل نهائی با جراد آید . . .

ادامه دارد

بخواهد بدون حضور قوای نظامی مردم را بیجان هم بیاورد ، بهتر آنست که برای نشان دادن اصالت کار ، از مجسمه ناقابل حضرت والا بگذرد و بگذارد که وجود همین عامل ، هم به اقدامات بعدی ساواک يك رنگ طبیعی بزند و هم قوده مردم را تشویق به اجرای عملیاتی نماید که ساواک قصد رهبریشان را داشت .

یکی دیگر از اقدامات ساواک برای هرچه بیشتر طبیعی جلوه دادن اقدامات مردم ، آتش زدن ساختمان کنسولی سفارت انگلیس در تهران بود که با جلب توافق قبلی روسای سفارت انگلیس انجام گرفت و جالب‌تر از همه اینست که سرانجام معلوم نشد آمریکائیا چطور انگلیسها را راضی بموافقت با آتش گرفتن سفارتخانه‌شان کردند ، و چه وعده‌های چرب و نرمی به آنها دادند که آنها را طمأنینه‌کار شدند و یا اگر شبهه را بالاتر بگیریم ، ممکن است انگلیسها خود این پیشنهاد را به سرعموها دادند ، که مثلاً از حق‌السهم بیشتری در آینده استفاده برند و یا به متابعت از عهدهان فرمول قدیمی انگلیسی ، شهید نمائی کنند ، که در اینکار ید طولائی دارند . و یادمان نرفته که چطور به روزنامه‌های ایرانی پول میدادند که به انگلیسها فحش بدهند . و بهرحال انتشار اعلامیه روز ۲۱ آبان دایره برای آنکه ملکه انگلیس از مسافرتش به ایران صرف‌نظر کرده و گماشتن گارد محافظ در جلوی تمام سفارتخانه‌ها بجز سفارت انگلیس در روز ۱۴ آبان ، همه از دلایلی است که دست انگلیسها در آتش زدن گوشه‌ای از عمارت سفارتخانه‌شان در کار بوده ، و البته بایستی اعتراف کرد که این بار انگلیسها نتوانستند آنطور که دلشان میخواست از این مانور زیرکانه استفاده برند ، زیرا هنوز ۲۴ ساعت از این اقدام نگذشته بود که اغلب مردم متوجه مصنوعی بودن حوادث روز ۱۴ آبان شدند و موقعیکه از جلوی عمارت دودزده سفارت انگلیس می‌گذشتند با تمسخر بان